

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه خطبه جمعه ۲۶ ژوئن ۲۰۲۰ مصادف با ۰۶ تیر ۱۳۹۹

حضرت امیر المؤمنین سیدنا میرزا مسرور احمد ایده الله تعالی بنصره العزیز خلیفة پنجم حضرت مسیح موعود و امام مهدی علیه السلام در: ۲۶ ژوئن ۲۰۲۰ مصادف با ۰۶ تیر ۱۳۹۹ در بیت مبارک، بریتانیا خطبه جمعه را ایراد فرمودند که با تراجم در زبانهای مختلف بر مسلم تیلیفیزیون احمدیه بین المللی زنده پخش شد. بعد از تشهد و تلاوت آیات مسنون حضور انور ایده الله تعالی بنصره العزیز فرمودند

در خطبه گذشته هم ذکر خیر حضرت عبدالرحمن عنوان شد و بخشی از آن مانده بود که آن را امروز بازگو خواهم کرد. سخاوت و بخشندگی حضرت عبدالرحمن معروف بود و وی فداکاریهای مالی هم بسیار زیاد کرد. حضرت عبدالرحمن بن عوف وصیت کرده بود که به هر کسی که در جنگ بدر شرکت کرده بود، از ارث او چهارصد دینار داده شود و به این وصیت عمل کردند و در هنگام [وفاتش] صد نفر اصحاب اهل بدر در قید حیات بودند.

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم وقتی به اصحاب کرام دستور دادند که برای غزوه تبوک آمادگی کنند آنگاه به افراد متمول و پولدار تحریض نمودند که در راه خدا اموال و مرکبها هم تهیه کنند حضرت عبدالرحمن بن عوف صد اوقیه داد و یک اوقیه برابر با چهل درهم است؛ با این حساب وی هم تقریباً چهار هزار درهم داد. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف دو گنج از گنجهای خداوند متعال بر روی زمین هستند که برای جلب رضایت خداوند متعال انفاق می کنند.

حضرت ام بکر بنت مسور روایت می‌کند که حضرت عبدالرحمن بن عوف از حضرت عثمان قطعه زمینی به قیمت چهل هزار دینار خرید و آن را بین فقرا و مستمندان و نیازمندان بنوزهره و امهات المومنین تقسیم نمود. مسور بن مخزومه تعریف می‌کند که وقتی من از آن زمین سهم حضرت عایشه را به وی دادم، حضرت عایشه پرسید: این چه کسی فرستاده است؟ گفتم که عبدالرحمن بن عوف، حضرت عایشه برایش دعا خواند که الهی، به عبدالرحمن بن عوف مشروب‌ی از چشمه سلسبیل بهشت بنوشان.

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: پس از من آن کسی که از خانواده‌ام مراقبت خواهد کرد، انسانی صادق و نیکوکار خواهد بود و عبدالرحمن بن عوف امهات المومنین را روی مرکب‌هایشان به حج می‌برد و روی کجاوه‌هایشان پرده می‌انداخت و برای اتراقشان اینچنین وادی‌ها را انتخاب می‌کرد که در آن گذرگاهی نباشد تا بی‌حجابی صورت نگیرد و آنها آزادانه بتوانند اتراق کنند.

باری در مدینه قحط جنس‌های خوراکی رخ داد و در اثنای آن قحط از شام کاروانی با گندم و آرد و مواد غذایی بر هفتصد شتر وارد مدینه شد و با آن در مدینه به هر سو غوغا پیا شد. حضرت عایشه پرسید: این سروصدا برای چیست؟ عرض کردند که کاروان حضرت عبدالرحمن بن عوف با هفتصد شتر آمده است که گندم و آرد و چیزهای خوردنی آورده است. ام المومنین حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: من از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که ایشان می‌فرمودند: عبدالرحمن روی زانوها وارد بهشت می‌شود. وقتی این روایت ام المومنین حضرت عایشه به حضرت عبدالرحمن بن عوف رسید، وی در خدمت حضرت عایشه حاضر شد و گفت: ای مادر، من

شما را شاهد می‌گیرم که من تمام این مواد خوراکی و بارها و پالان‌های شتر را در راه خدا دادم تا بتوانم در حال راه رفتن وارد بهشت شوم. یک بار وی در یک روز سی غلام را آزاد کرد.

باری حضرت عمر نیاز به پول داشت و از حضرت عبدالرحمن بن عوف قرض خواست، وی در پاسخ گفت: ای امیر المومنین، شما چرا از من قرض می‌خواهید، شما می‌توانید از بیت المال هم وام بگیرید و همین‌طور می‌توانید از عثمان یا فرد ثروتمند دیگری قرض بگیرید؟ حضرت عمر فرمود: این کار را بدین دلیل می‌کنم که شاید پس دادن پول به بیت المال را فراموش کنم و همین‌طور اگر از کسی دیگر وام بگیرم، شاید او مراعات من کند و از من پول خود را تقاضا نکند و من فراموش کنم اما [نسبت به تو مطمئنم که] اگر پول لازم داشتی از من تقاضا می‌کنی و پول خود را پس می‌گیری. آنها باهم تعارف نداشتند لذا هرگاه حضرت عمر نیاز داشتند از حضرت عبدالرحمن پول قرض می‌کردند و حضرت عبدالرحمن وقتی نیاز به پول پیدا می‌کرد از آن حضرت پول خود را پس می‌گرفت یا می‌توانست پس بگیرد.

ابراهیم، پسر حضرت عبدالرحمن بن عوف از پدر خود روایت می‌کند که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: ای ابن عوف تو سینه‌خیز وارد بهشت می‌شوی چون پولدار هستی، پس در راه خدا انفاق کن تا بتوانی بر روی پاهاى خود وارد بهشت شوی. این روایت با روایت قبلی که از حضرت عایشه نقل شده بود، شبیه است. باری، آنگاه حضرت عبدالرحمن بن عوف عرض کرد: یا رسول الله، در راه خدا چه چیزی را انفاق کنم؟ آن حضرت فرمودند: از آنچه داری، انفاق کن. عرض کرد: یا رسول الله، آیا هر چه دارم را انفاق کنم؟ حضرت فرمودند: آری، حضرت عبدالرحمن با این نیت درآمد که تمام اموال خود را در راه خدا انفاق کند که اندی بعد حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه

و سلم او را نزد خود فرا خواندند و فرمودند: پس از رفتن تو جبرئیل آمد و گفت که به عبدالرحمن بگو که وی مهمان‌نوازی کند، به فقیران و مستمندان غذا دهد، به سائلان ببخشد و نسبت به دیگران اول روی خویشاوندان خرج کند، وقتی وی این کار را بکند، اموالش پاک خواهد شد اموالی که از آن در راه خدا انفاق شده باشد، پاک است و آن حضرت فرمودند: آنگاه تو نه بر زانو بلکه روی پاهای خود وارد بهشت می‌شوی. در نتیجه آن وی یک بار نصف اموال خود را که بالغ بر چهارهزار درهم بود در راه خدا انفاق نمود و سپس، باری چهل هزار درهم و بار دیگر هم چهل هزار درهم در راه خدا صدقه داد. و یک بار پانصد اسب در راه خدا وقف نمود و سپس باری پانصد شتر در راه خدا داد.

حضرت عبدالرحمن بن عوف وصیت کرد که در راه خدا پنجاه هزار دینار داده شود، وی در ارث و ترکه خود هزار شتر، سه هزار بز و صد اسب گذاشته بود که در بقیع می‌چرید.

حضرت عبدالرحمن در سی و یکم هجری درگذشت و بعضی بر این باورند که وی در سی و دو هجری درگذشته بود. به هر حال، وی هفتاد و دو سال زندگی کرد و به باور بعضی سنش هفتاد و هشت سال بود و در جنت البقیع مدفون شد و حضرت عثمان نماز میتش را اقامه نمود و به قولی حضرت زبیر بن عوام نماز میتش را اقامه نمود. به هنگام وفات حضرت عبدالرحمن بن عوف، حضرت سعد بن مالک گفت: واجبل، افسوس، شخصیتی همچون کوه ازبین [ما] رفته است. حضرت علی فرمود: ابن عوف از این جهان درگذشته، وی از چشمه این دنیا آب پاکی نوشید و آب ناپاک را رها کرد یا به عبارت دیگر بگوید ابن عوف دوران خوبی را یافت و قبل از رسیدن به دوران بدی درگذشت.

ذکر خیر بعدی از آن صحابی است که اسمش حضرت سعد بن معاذ است. وی از قبیله اوس و شاخه بنوعبدالاشهل انصار و سردار قبیله اوس بود. نام پدرش معاذ بن نعمان و نام مادرش کبشه بنت رافع بود که صحابی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود. کنیه حضرت سعد بن معاذ ابو عمرو بود. نام همسر حضرت سعد بن معاذ هند بنت سمات بود که صحابی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود. اولاد حضرت سعد بن معاذ از شکم حضرت هند عمرو و عبدالله بودند. حضرت سعد بن معاذ و حضرت حسین بن عزیر به دست حضرت مصعب بن عمیر اسلام آوردند و حضرت مصعب بن عمیر در هنگام دومین بیعت عقبه از هفتاد صحابه زودتر به مدینه آمده بود. وی به دستور حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برای دعوت دادن به اسلام به مدینه فرستاده شده بود و وی در آنجا اسلام را تبلیغ می کرد و برایشان قرآن می خواند. وقتی حضرت سعد بن معاذ به اسلام گروید، به بنوعبدالاشهل گفت: بر من حرام است که با مردان و زنانان کلام کنم مادامی که شما هم به اسلام نگرید. آنگاه تمام مردم این قبیله اسلام آوردند و از انصار بنوعبدالاشهل اولین شاخه ای بود که تمام زنان و مردانشان اسلام را پذیرفته بودند.

حضرت سعد بن معاذ حضرت مصعب بن عمیر و حضرت اسعد بن زراره را به خانه خود آورد و سپس این هر دو نفر در منزل حضرت سعد بن معاذ مردم را به سوی اسلام دعوت می کردند. حضرت سعد بن معاذ و حضرت اسعد بن زراره پسر خاله بودند و حضرت سعد بن معاذ و حضرت اسید بن حضیر بت های بنو عبدالاشهل را شکسته بودند. هر دو چون از یک خاندان بودند لذا وقتی تمام قبیله مسلمان شد، آنها بت های آن قبیله را شکستند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بین حضرت سعد و حضرت سعد بن ابی وقاص پیمان برادری

بستند و به روایت دیگری آن حضرت بین او و 7 حضرت ابوعبیده بن جراح عقد اخوت نهادند.

حضرت میرزا بشیر احمد در کتاب سیرت خاتم النبیین نوشته اند که

سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که آن روز مسلمان شده بودند، هر دو از اصحاب کبار شمرده می‌شوند و حضرت میرزا بشیر احمد می‌نویسد که و در انصار مقامشان بدون شک بسیار بلند بود و علی‌الخصوص سعد بن معاذ در انصار همان مقامی را داشت که در بین مهاجران مکه حضرت ابوبکر داشت. این جوان، بسیار مخلص، بی‌نهایت وفادار، عاشق فداکار اسلام و مؤسس اسلام ثابت شد و چون وی سردار بزرگ قبیله هم بود و بسیار باهوش بود لذا در اسلام هم به او آن مقام حاصل شد که فقط مخصوص به اصحاب ویژه است و بدون شک بر مرگش در جوانی این فرمان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم که به سبب مرگ سعد عرش رحمن به حرکت درآمده است، مبتنی بر صداقت عمیقی است. وی در جوانی درگذشته بود.

زمان زیادی از اقبال پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در مدینه نگذشته بود که نامه تهدیدی از طرف قریش مکه به عبدالله بن ابی سلول رئیس قبیله خزرج و رفیقان مشرکین وی آمد که شما از امان محمد دست بکشید در صورت دیگر شما مقصر هستید.

. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از این اطلاع یافتند همان لحظه با آنان ملاقات کردند و پیش آنان رفتند و عبدالله بن ابی سلول و رفیقانش را به راحتی فرمودند که در صورت جنگ با من زیان شما است زیرا برادران شما خلاف شما خواهند بود. آنهایی که مسلمان

شدند از قبیله شما هستند و از شهر شما هستند و وقتی با من می جنگی اینها خلاف شما می جنگند یعنی مسلمانان اوس و خزرج از طرف من می جنگند. ایشان به آنان فرمودند. سپس ایشان فرمودند که وقتی با من می جنگی در آن صورت خلاف برادران و پسران و اجداد خودتان جنگ می کنید. اکنون خودتان فکر کنید که آیا این درست است. عبدالله و رفیقانش که تا اکنون یاد نابودی جنگ بعثت در ذهن آنان تازه بود، آنان باهم می جنگیدند و به سبب آن جنگ، بسیار زیان دیدند. آنان این اراده را ترک نمودند. وقتی قریش در این تدبیری پیروز نشدند بعد از زمانی اینچنین نامه به یهودان مدینه فرستادند. درواقع غرض کفار مکه این بود که هر طور نام اسلام را از این جهان از بین ببرند و نام آنان از این جهان پاک کنند. به طور مدام تصمیم گرفته بودند که مسلمانان را نمی گذارند به راحتی زندگی کنند و اسلام را از جهان نابود می کنند. چنانکه یک رخدادی حضرت مرزا بشیر احمد در کتاب خود نوشتند.

رخداد تاریخی نوشتند که این رخداد تاریخی از اراده خونین اهل مکه خبر می دهد. این رخداد اینگونه است و روایت آن در بخاری هم آمده است که بعد از زمان اندک هجرت، سعد بن معاذ رئیس قبیله اوس بودند و اسلام قبول کرده بودند به خاطر عمره به مکه رفتند و در خانه امیه بن خلف ماندند چون ایشان می دانستند که اگر تنها برای عمره و طواف رفتند، اهل مکه حتما ایشان را اذیت می کنند به خاطر اینکه از

فتنه در امان باشند به امیه درخواست کردند که می خواهم طواف کعبه کنم و شما همراه باشید و آن وقت من جداگانه و به راحتی، این کار را تمام کنم و خانه خودم برگردم. بنابراین امیه به وقت ظهر وقتی معمولا بیشتر مردم در خانه می مانند. همراه سعد به کعبه رسیدند و اتفاقا ابوجهل هم آنجا رسید و همان لحظه که سعد را دید و خون در چشم آمد و خشمگین شد و به امیه اینچنین مخاطب شد که ای ابوصفوان این شخص با شما کیست؟ امیه گفت که این سعد بن معاذ رئیس قبیله اوس است. آن موقع ابوجهل با خشم به سعد مخاطب شد که آیا شما گمان می کنید که بعد از امان دادن این مرتد «نعوذبالله» محمد صلی الله علیه وسلم، با امنیت طواف کعبه انجام می دهید و آیا گمان می کنید که از ایشان محافظت می کنید و کمک کنید؟ یعنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم. گفت که سوگند به خدا اگر در این زمان ابوصفوان همراه شما نباشد و به یقین به اهل خانه زنده برمیگردد؟ سعد بن معاذ از فتنه دور ماندند اما در رگ های ایشان خون ریاست بود و در دل موج غیرت ایمانی بود. با صدای رعب و هیبت فرمودند که والله اگر شما ما را از طواف کعبه منع کردی در آن صورت باید بدانید که در راه سوریه امان نخواهید دید. ما هم در راه نشسته ایم ما هم خلاف شما تدبیر می کنیم. امیه حرف های ایشان را گوش کرد و خشم ایشان دید و پاسخ داد که نگاه کنید سعد! خلاف ابوالحکم سید اهل وادی صدا بلند نکنید. ابوالحکم اسم ابوجهل است و اهل مکه



ابوالحکم می گفتند و رئیس وادی است و با صدای بلند با این حرف نزنید. سعد پاسخ دادند و ایشان هم عصبانی بودند و به امیه گفتند که امیه تو این حرف را ول کنی و درمیان ما حرف نزن. والله من پیش بینی پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم را فراموش نمی کنم که شما روزی از دست مسلمانان به قتل می رسید. یعنی امیه از دست مسلمانان به قتل می رسد. باشنیدن این حرف، امیه بن خلف به شدت نگران شد و خانه رفت و به همسرش از حرف سعد اطلاع داد و گفت سوگند به خدا من خلاف مسلمانان از مکه خروج نمی کنم. این باور داشت که پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم این حرفها گفتند و همیشه حرفهای ایشان به تحقق می رسند و حرفهای در حق من هم به تحقق می رسند اما نوشته تقدیر به اثبات می رسند بر موقع بدر ناچار از مکه خارج شد و همانجا از دست مسلمانان به قتل رسید و به انجامش رسید. و این همان امیه بود که به سبب اسلام، حضرت بلال را مورد اذیت قرار می داد.

حضرت سعد بن معاذ در غزوه بدر و احد همراه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شریک بودند. روز غزوه بدر پرچم اوس به دست حضرت سعد بن معاذ بود. بر موقع غزوه احد جوش و جذبۀ حضرت سعد بن معاذ و محبت و فدای با پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم از این رخداد آشکار می شود و موقع بدر رای به پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم دادند و ذکر آن حضرت مرزا بشیر الدین در کتاب سیرت خاتم

النبیین اینچنین کردند که وقتی مسلمانان در وادی صفرا «صفرا اسم وادی بین مکه و مدینه است جای که پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم اسباب غنیمت را توزیع نمودند و در این وادی بسیار نخل و کشاورزی است و درمیان این و بدر مسافت یک مرحله است» بنابراین آنان از پهلوی این وادی گذشتند و زفران رسیدند که از بدر یک منزل فاصله دارد و این اطلاع یافتند که برای محافظت قافله یک لشکر کفار دیگر از مکه در راه است قافله که قبلا بود تجارتي بود اما برای کمکش قافله که آمد آن جنگی بود و شک داشتند که شاید اهل مدینه به آن قافله حمله کنند، چون اکنون وقت اخفای راز گذشته بود، امر پنهانی نشده بود. پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم تمام اصحاب را جمع کردند و از این اطلاع دادند و مشورت خواستند که اکنون چه کار کنیم. بعضی گفتند که به خاطر اسباب ظاهری باید با این لشکر روبرو بشویم چون برای مبارزه آماده نیستیم. اما ایشان این رای را دوست نداشتند و طرف دیگر اصحاب بزرگان این مشورت را شنیدند و بلند شدند و سخنرانی کردند و عرض کردند که تمام مال و جان ما برای خداوند است. ما در هر میدان و برای هر خدمت حاضر هستیم. بنابراین مقداد بن اسود که اسم دیگر مقداد بن عمرو هم بود فرمودند که یا رسول الله ما مانند اصحاب موسی نیستیم که به شما پاسخ دهیم که برو شما و خدای شما بجنگید و ما اینجا نشستیم اما ما این می گوییم که هر جای که شما می خواستید ما را ببرید و ما با شما هستیم و ما راست و چپ

و جلو و عقب شما می‌جنگیم. وقتی پیامبراکرم این سخنرانی را شنیدند و خوشحال شدند اما بازهم منتظر پاسخ انصار بودند و خواستند که سرداران انصاری این حرفها بزنند و چیزی بگویند. بخاطر این فکر می‌کردند که شاید سردار انصاری خیال می‌کند که طبق بیعت عقبه فریضه ما فقط اینقدر است که اگر فقط به مدینه حمله‌کند دفاعش کنیم باوجود سخنرانی‌های جاودانه ایشان همین فرمودند که باشه مشورت دیگر بدهید که چکار کنیم. سعد بن معاذ رئیس اوس منظور ایشان را درک کردند و از طرف انصار گفتند که یا رسول الله شاید شما منتظر رای ما هستید. قسم به خدا ما شما را راستگو گمان کردیم و ایمان آوردیم و ما دست خودمان را به دست شما دادیم اکنون هر جای می‌خواهید ما را ببرید و قسم به آن ذاتی که شما را با حق مبعوث کرده است اگر شما ما را فرمان دهید که به دریا ببریم، ما می‌پریم و هیچ کس از ما عقب نمی‌ماند و انشاءالله ما را در جنگ، صبور می‌یابید و از ما آن امری می‌بینید که چشمان شما را راحت می‌بخشد. ایشان این سخنرانی را شنیدند و خوشحال شدند و فرمودند که به اسم خدا جلو بروید و خوشحال باشید چون خداوند به من وعده داده است که خداوند بر یکی از گروه کفار یعنی لشکر و قافله غلبه می‌بخشد و سوگند به خدا، جاهای را نگاه می‌کنم که مردان دشمنان کشته می‌شوند. سپس حضور انور فرمودند ذکر آنان جریان دارد و بقیه انشاءالله در خطبه آینده بیان خواهم کرد.

